

بن یسار" روایت شد که : " به حضرت امام جعفر صادق
عرض کردم : آیا مردم راه امر تشیع دعوت کنم ؟
فرمود ندای فضیل ، زیرا که اگر خدا خیر بنده اش را
خواهد به فرشته ای فرمان دهد که گردن آن بنده را بگردد
و او را در حلقه شعبان درآورد . " (اصول کافی ،
کتاب النوحید ، باب الهدایه) .

از همان زمان بود که رهبری تشیع در جامعه
ایرانی در دوره کاملاً مخالف افتاد : یکی راه اقلیتی
که دین را فقط بخاطر دین میخواستند و هدف خود را
کماکان همان هدف بنیانگذاران تشیع میدانستند. دیگری
راه اکثریتی که دین را بصورت " دکان دین " بیشتر
میبینیدند. و همین دکانداران دین بودند که کهنسالترین
" مافیای " تاریخ را بنیاد نهادند: مافیای هزار و صد
ساله " مکتب فیضیه " را ، که از همان آغاز حصارى از
ریا و فریب به گرد جامعه تشیع کشید و این جامعه
دیگر هرگز از آن خلاصی نیافت . مافیائی که بعدها
ماکیاول پرورش یافته ناخودآگاه آن شد ، و کارشناسان
تکنیک مغزشوئی عصر مانیز دست آموزان ناخودآگاه آن
هستند .

راه اول منطق با راه دیرینه فرهنگ ایرانی
بود. معیارها و ارزشهای آنها با یکدیگر مطابقت
داشت ، زیباییها و نارسائیهایشان نیز هماهنگ بود. در
نتیجه فرهنگ ایرانی نه تنها آنرا به آسانی پذیرا شد ،
بلکه خود نیز ، از راه سهم گرانی که در گسترش کلیه
رشته های فرهنگ اسلامی بعهده گرفت ، و نیز از راه عرفان
و تصوف والای ایرانی ، نقش درجه اولی را در ادامه و
تکامل آن ایفا کرد .

در مقابل این عده ، " دکانداران دین " به راه

دوم رفند که نه راه معنویت و اصلت بود، بداهت فرهنگ ایرانی سازگاری داشت. فقط راه بهره‌گیری از تدلیس و ربا بود، و از جهل و خرافات. راه تبدیل مؤمنان زبان سبده مقلدانی بی اراده در برابر مراجع اجنبی داد. راهی که با برده‌سال، پین، برای توصیف آن در یک کلمه، اصطلاح بسیار گویائی بنام "استحمار" ساخته شد. و این "استحمار" با برنامه‌های کاملاً حساب شده و روشن انجام گرفت: مؤمن شیعہ میبایست از لحظه تولد تا مرگ، چه در خوشی و چه در ناخوشی، چه در تندرستی و چه در بیماری، چه در سفر و چه در حضر، چه در پیداری و چه در خواب، چه در داخل خانه و خانواده و چه در خارج آن، در همه طول سال، در هر هفته، هر روز، هر ساعت، بطور درست در اختیار مکتب آخوند باشد و در بیرون از حیطه این نفوذ اجازه کار یا ابتکاری نداشته باشد.

اجرای دقیق این برنامه نه تنها دکانداران دین را به شاکصیت و مرجعیت و ملک و آب و موقوفات و مستغلات رسانید، بلکه به بزرگان مکتب‌امکان آن نیز داد که در هر شرائطی از شرائط زمانی و مکانی، با مراجع زوروزر، یعنی با دستگاه‌های حاکمه از یکطرف و با گردانندگان "بازار" از طرف دیگر، از موضع قدرت وارد معامله شوند. بدین ترتیب مثلث نیرومند "حاکم، بازاری، آخوند" بوجود آمد که از آن پس عملاً کارگردان همه امور شد، و شرکای سه‌گانه در پرتو این "اتحاد مقدس" منافع حقه خویش را در هر دوره به حساب "عوام کالانعام" تأمین کردند. منتها در این مثلث، آخوند و حاکم گاه دست در دست هم داشتند و گاه بر سر اولویت زور آزمایی می‌کردند، اما اشتلاف آخوند و بازاری، عملاً در هر شرایطی برقرار ماند و خللی در آن روی نداد.

در همه این شرائط برنامه مکتب‌دکانداران دین،

ز سرهوسر و تحت هر عنوان ، همان بود کد بود ؛ اول حفظ ، بعد نفوست موفعت و امنازات طبقه آخوند . درک عمیق این واقعیت تاریخی برای جامعۀ امروز ایران بسیار مهم است ، زیرا بی ریری آئیندهای سالم با سالم برای این جامعۀ بد درجه درک . همی واقعیت سکی دارد . در این مکتب ، از اول با مرور ، مذهب و سلسله بوده است و به هدف ، و خدا و رسول و اهل بیت و سرع و طریقت ، و حاله المحالحه بوده اند به عادت مرام . در مواردی کدا این منظور اصلی توسط حکومتیهای وقت تأمین شده ، آن حکومتها خادم شرع میس و بیخه دار اسلام محسوب شده اند ، و سلسله عکس در موافقی که دستگاه حاکم کم با پیش قدم جموسی داشته ، شرع میس بطور خودکار بسخترافاده و احسرای او امر الهی دچار وقفه شده است .

نمونه گویای این فعل و افعال ، حکومت صفوی و تحولات سیاسی و مذهبی ناشی از روی کار آمدن ابریس سلسله است .

دکانداران دین در عصر صفوی

عصر صفوی ، چنانکه میدانیم دوران رسمیت تشیع در ایران و " حکومتی شدن " آن بود ، طبعاً دوره طلایی تاریخ " روحانیت مبارز " شیعه نیز بود ؛ داکر سید الشهدا باگهان بمقام " بیخه دار اسلام " رسید ، و روضه خوان دعاگو به ملاذالاسامی ، و حقه الاسلامی و " برجمداری شیعه علی " ارتقا یافت . (۱) السید در همه این موارد ، سطره این نواب برحق امام عصر ، با سطره کلب های آستان علی دوش بدوش میرفت و بطور کامل مؤید و پشتیبان آن بود . ولی اسکال در این بود که همی کلب های آستان

۱- به صفحات ۶۳ تا ۷۲ مراجعه شود .

علی ، همین مرشدان کامل ، با آنکه سلسله‌آنان ایران را بس از دوران ساسانی برای نخستین بار به وحدت و یکپارچگی ملی و قدرت و عظمت بین المللی رساننده بود ، و با آنکه نی حد از پادشاهان آن همچون شاه اسماعیل و شاه عباس اول از نظر ملی از بزرگترین پادشاهان و سرداران تاریخ ایران هستند ، از دیدگاه معیارها و موازین شرعی که " آخوند " فقط آنها را ملاک سمر فحائل از مناهی می‌شناخت ، مجموعه‌ای از ردائیل و مفسد بودید ، از آدمکشی بیدریغ و بی‌حساب و ستمگری و بیرحمی گرفته تا باده‌خواری و آساز و انواع دیگر فسق‌ها و فجورها ؛ و در تمام مناهی و مفسد ، جز آخرین پادشاه این سلسله آنها فقط در امر آدمکشی و بیرحمی ، استثنائی در آنان وجود نداشت . این واقعیت را که هر فرد عادی بر آن آگاه بود ، طبعاً علما و اعلام و مجتهدان عظام عصر نیز ، چه با الهامات غیبی و چه از راه عمال و حواسین و مراجعان خود بخوبی میدانستند ، و این راه میدانستند که از نظر شرع و طبق موازین فقهی طریقه ناجیه‌اشنی عَشْرَه تفاوتی بین قوی و ضعیف و مستکبر و مستضعف در اجرای مجازاتهای اسلامی نیست ، و چون علی‌رغم این ، هیچ مدرکی که حاکی از قتل یا رجم یا حد و تعزیر یکی از این کلبه‌های آستان علی باشد بدست ما نرسیده است ، مبادید بناچار نتیجه‌گرفت که یا این بزرگواران با گرفتاریهای شرعی فراوان خود اصلاً از این امور غیر شرعی مطلع نشده‌اند ، و یا مطلع شده و آنها را میان با شرع مسین تشخیص نداده‌اند .

برای آنکه درک ماهیت واقعی این خط مشی مکتب روحانیت مبارز آسانتر باشد ، بی‌مناسبت نیست که نگاهی کوتاه به ترازنامه زندگی این " پادشاهان واقعی و شیعیان غیر واقعی " سلسله صفوی ، البته تنها از دیدگاه

شرعی و مذهبی و نه از دیدگاه تاریخی و ملی، بیفکنیم:

شاه اسماعیل، بنیانگذار سلسله پادشاهی صفوی، در عین آنکه از کارآمدترین شاهان تاریخ ایران بود، و از بن حث‌حقی بزرگ به گردن هویت ملی و استقلال ما دارد، یکی از سفاکترین و فاجرت‌ترین این پادشاهان نیز بود. تقریباً تمام دوران حکومت‌اش " مرشدکامل" به قتل و کشتار و شکنجه مخالفان گذشت. در شورش تبریز، در عرض دوازده روز سیست هزار نفر را بفرمان او سربریدند، و در همان شهرها وجود حرام بودن نشین قبر در اسلام بدستور او استخوانهای دشمنانش را از گورها بیرون کشیدند و در ملاء عام در کنار سرهای بریده گروهی از دزدان و روسیایان در آتش سوزاندند. حسن روملو در " احسن التواریخ " مینویسد که فرمان شاه اسماعیل بدن حاکم ابرقو را غسل مالیدند و او را در قفسی گذاشتند و در معرض نیش زنبوران بی‌شمار قرار دادند تا با فریادهای هولناک پس از چند شبانروز جان سپرد. در " عالم آرای عباسی " تاریخ رسمی و مورد تأیید پادشاهان صفوی، روایت شده است که " چون لاشه شیبک خان ازبک را کشان کشان بنزد مرشد کامل بردند، وی به قورچیان قزلباش فرمان داد تا بر زمین افتند و گوشت لاشه او را به دندان بیاره کنند و بخورند. " مرشد کامل اساساً مؤسس و مبتکر تشکیل گروه ۱۲ نفری " زنده خواران " بود که زیر نظر جارجی باشی شاه انجام وظیفه میکردند و مأموریت داشتند که بمحض اشاره وی گوشت بدن مجرم را به دندان قطعه قطعه کنند و بخورند. این رسم تا پایان عصر صفوی برقرار ماند، و تاریخ‌نویسان متعدد ایرانی و اروپائی که گاه خود شاهد آن بوده‌اند بدان اشاره کرده‌اند.

انواع دیگر شکنجه، که در آثار مورخان درباری

تیند صفوی و در سفرنامه‌های حیناگردان خارجی از آنها
بستصل باد شده است ، توسط شاه اسماعیل برقرار شد
و در تمام دوران صفویه نیز برقرار ماند ، از سبیل
کج گریزی ، قطع قطع کردن انعام و حوارج ، سکم باره
کردن ، رنده پوست کردن ، میل درحسم کسیدن ، کوس و
سبی بریدن ، سرب کداخته در گلو ریختن ، به سبیل
کسیدن ، پوست را از گاه سرکردن ، در روغن کداخته
حوساسدن ، در پوست گاو کتیدن ، و دردورایی هم که
بوی و باروت با بران آمد ، تحت مورد نظر راجهای
گلوله در نوب گذاشتن .

" مرشد کامل " با وجود آنکه از نپی اکدمسکرات
در اسلام آگاه بود ، تا آخر عمر درکاسه سر شیک خان که
بفرمان او در طلا گرفتنه بودند بباله نوشی کرد و عاقبت
هم در مستی مرد .

جانسیس او ، شاه ظهماسب ، برادرش القاص میرزا
را کشت و علیرغم اصول امان اسلامی ، با بزید پسر
سلطان سلیمان عثمانی را که رسماً در یناه او بود تسلیم
فرستادگان سلطان کرد که او را بقتل رسانیدند . بفرمان
وی حاکم رشت را در تبریز با قفس آهنین در شهرگرداندند
و سبی در همان قفس آتش زدند . و نیز بحکم او دهان یکی
از رجال صفوی را بنام " محمد صالح بیگ " دوختند و
او را در خمرهای افکندند و از فراز مناره پرناب
کردند ، و یکی از بزرگان اهل سنت را زنده زنده پوست
کنندند ، و " رکن الدین مسعود کازرونی " از علمای
فارس را زنده در آتش افکندند .

" مرشد کامل " بعدی ، شاه اسماعیل دوم ، در طول
سلطنت یکساله خویش تقریباً همه شاهزادگان صفوی
اعم از برادران و برادرزادگان وعموها وعموزاده‌های
خود ، و حتی محمدباقر میرزای دوساله را با ساطور و طناب

و زه و کمان بتخل رسانند، و سینه در بگروور بدسجورا و
۵۰۰ نفر از صوفیان کرد را در فزویس سربردند. عاقبت
هم " کلب آستان علی " در شب ۱۳ رمضان سال ۹۸۵ در ۴۴
سالگی بر اثر شراحوارگی و سنگگی بحساب مرد.

حاجین او " سلطان محمد خدا بنده " با آنکه
کور بود در همان سال اول سلطنت خویش برادر و حواهر
خود و اندکی بعد فرزند خود حمزه مرزا را بشکل
رسانید، و فرمان قتل بقیه شاهزادگان صفوی را برضاد
کرد.

شاه عباس کبیر، فرزند وی، پدرش را تا آخر عمر
زندان کرد، و چشم های هردو برادرش را درآورد. صفی
مرزا پسر خودش را کت و چند پسر دیگرش را کور کرد،
و یکی از دختران خود را در پیش سالگی در موضع غصب با
دست خود شقه کرد. برای ذوالقدرحان، امیر سرکس
فارس، سوگندنامه ای درحاشیه قرآن با خط و مهر خود
نوشت و توسط شیخ بهائی معروف نزد او فرستاد و او را
امان داد، ولی بعد از آنکه وی تسلیم شد دستور داد
که بمقدمه او را گرفتند و کشتند. در تمام دوران
سلطنت او گردن زدن و چشم درآوردن و شقه کردن از امور
روزمره بشمار میرفت، بطوریکه " وقتی شاه بارمیداد
۱۲ قلاده سگ و ۱۲ تن از " زنده خواران " در حضورش
ایستاده بودند تا هرکس را که وی امر به قتلش دهد
آناً بکشند. هنگامیکه حکمی صادر میکرد، اگر کسی
چیزی با بپسند او نمیکفت فراشان چماق بدست شاهلی
صدای خلافتکار را حایجا خاموش میکردند" . (سفرنامه
پادرسیمون) .

" مرشد کامل " با آنکه بارها پای پیاده به
زیارت حضرت رضا میرفت و بیش از دیگران خود را " کلب
آستان علی " میدانست، یکی از تالاهای کاخ عالی قاپو

را به بزم شرابخواری اختصاص داده بود، و شبها علناً به محله ونیزی ها در بازار اصفهان میرفت و با غلام بچگان ونیزی باده نوشی میکرد. بطوریکه "شاردن" در سفرنامه اش منوید :

"تنها روسیان اصفهان در عهد او در حدود ۱۲،۵۰۰ نفر بودند که هر سال هشت هزار تومان مالیات میدادند" و در شهرهای دیگر بخصوص آنها تبکه در مسیر حرکت لشکریان سپاه قرا داشت روسیان فراوان بودند. شاه صفی، جانشین شاه عباس و پسر صفی مرزا که بدست پدرش شاه عباس کشته شده بود چنان کشتاری از شاهزادگان و رجال عصر خود براه انداخت که بقول یکی از سیاحان "عهدی بدین خون آلودی در تاریخ ایران وجود نداشته است". این "مرشد کامل" نیز در ۳۱ سالگی بر اثر افراط در باره خواری و "فسق و فجور" درگذشت.

شاه عباس دوم جانشین شاه صفی بنوبه خود در ۳۲ سالگی از "باده گساری بی حساب" مرد. شاه سلیمان، "مرشد کامل" بعدی، از اول تا آخر سلطنت خود را با بی رحمی، خونریزی، خشونت، باده نوشی و عشرت بی حساب گذرانید، و بقول مورخان هر چه پیرتر شد در میگساری حریص تر گردید، تا سرانجام در ۴۷ سالگی درگذشت. در یکی از همین بزم های باده گساری وی بود که ملا محمد باقر مجلسی (که بفرمان شاه لقب "شیخ الاسلام گرفته بود) از او در عالم مستی حکم گرفت که عده زیادی از زرتشتیان و ارامنه و کلیمی های اصفهان را "که با عقاید ضاله خود به اسلام لطمه زده اند" بقتل برساند، و در نتیجه بسیاری از کلیمیان و ارمنیان بهلاکت رسیدند، وعده ای نیز با پرداخت رشوه های کلان جان خود را خریدند.

شاه سلطانحسین ، " آخرین مرشد کامل " که مردی سلیم النفس و آگاه در حدیث و فقه و دین بود ، و پیش از اداره امور کشور به ذکر و دعا و اوراد و حاد و علاقه داشت ، در آغاز سلطنت خود ستفای " ملا محمد باقر مجلسی " طبق فرمانی " نوشیدن مسکرات و کونریازی را نهی فرمود " ، و در اجرای این فرمان میخانه ها را حراب کردند و کوزه های شراب را شکستند ، و بعنوان سر مشق ، ۶،۵۵۵ بطری شراب اعلای سراز و کرجی را که در سردابهای کاخ سلطنتی بود (یادگار مرضیه " کلب های قبلی آستان علی !) درملاء عام شکستند .

ولی دیری نکشد که همین " مرشد کامل " با همه تقدس و پارسائی خود ، نه تنها باده نوش قهاری شد ، بلکه عطش سیری ناپذیری نیز در گردآوری " زنان خوبرو " و مجامعت شانروزی با آنها پیدا کرد . " کرنلیوس دو بروین " سیاح و نقاش هلندی در سفرنامه ایرانی خود مینویسد که " خواجه سرایان شاهسی در کوچه های جلفا گردش میکردند و هر دختر زیبائی را که می یافتند برای شاه میبردند ، و در یک مورد نیز راهبیه جوانی از مسیحیان جلفا را که بدست آنها افتاده بود ، به حرمسرا فرستادند . " تقریباً همه مورخان نوشته اند که شاه سلطانحسین در سالهای آخر سلطنت خود قسمت اعظم وقت خویش را به زن بازی و باده گساری میگذرانید . در زمان او ملا محمد باقر مجلسی و اعوان و انصار وی کارگردانان واقعی امور مملکت شدند و همین ملا محمد باقر باعث قتل و آزار بسیاری از زرتشتیان و مسیحیان شد . به تحریک او آخرین آتشکده های زرتشتی را ویران کردند ، و کلیمیان را به اتهام جادوگری مورد آزار و ایذاء شدید قرار دادند ، ولی مخصوصاً با اهل تسنن (یا کسانی که به تسنن متهم میشدند) با خشن ترین

وضع عمل کردند. دانشمندان و ادبا و آزاد فکran نیز بعنوان اینکه " مریدان فلسفه افلاطون و ارسطو و یونانی بیدین هستند " دسته دسته دچار حد و زندان و تبعید و جلای وطن شدند.

.....

با این بررسی کلی در تاریخ دوست ساله سلسله صفوی ، وزندگی سیاسی و شخصی پادشاهان آن ، شاید انتظار آن برود که فقهای عالیقدر عصر ، بعنوان مجتهدان و ارسته حق پرست ، حافظان دین مبین ، پاسداران بیضه اسلام ، پرچمداران ولای علی ، نمایان برحق امام زمان ، که در این دوران در اوج مرجعیت و نفاذ کلمه بودند، و بنا به وظیفه شرعی خود در مورد " متخلفین از اصول شرع مبین " منظماً فتاوی و احکام شداد و غلاظ صادر میکردند، اگرهم در مورد مرشدان کامل چنین احکامی صادر نمیکردند لاقلاً " تذکری " درباره رعایت موازین همین شرع انور به این " کلب های آستان علی " میدادند که دست همه آنها به خونهای نا حق آلوده بود و یکی پس از دیگری در فسق و فجور میمردند.

ولی نه تنها در تمام نوشته ها و رسالاتی که از این اعظم رجال دین ، رحمة الله و رضوانه علیهم اجمعین ، در این دوران دوست و سی ساله در دست است ، تذکری در این باره داده نشده بلکه حتی این موضوع به سکوت نیز برگزار نشده است ، زیرا حدیث پشت حدیث ، ایشان را مشمول مراحم خدا و رسول و ائمه اطهار و امام عصر دانسته است :

- " به سند معتبر از حضرت رسول اکرم منقول است که خداوند عالمیان میفرماید : منم آفریننده

پادشاهان ، و دل‌های ایشان بفرمان من است . پس مشغول
 مگردانید خود را به دشمنی با ایشان یا بدگویی آنان ،
 و نوبه کنید تا دل‌های آنها را بر شما مهربان گردانم . ”
 و : ” - حضرت امام جعفر صادق فرمود : هر که با
 بدر و پادشاه خود بستیزد ذلیل و بيمقدار گردد . ”
 و : ” -- حضرت امام موسی بن جعفر فرمود : ای گروه
 شیعه ، زنیارکد ترک اطاعت پادشاه خود مکنید . ”
 و : ” - نقل است از حضرت رضا که اگر شطرنج حرام
 است ، از آن است که در آن گویند : شاه مات شد . و بخدا
 قسم که شاه مات نمیشود ، زیرا که شاه از اسمی خدایتعالی
 است . (۱) ” (علامه مجلسی ، بحار الانوار و حلیه
 المنقین) .

شیخ بهائی ، فقیه و مجتهد و علامه نامی در مقدمه
 کتاب معروف خود ” جامع عباسی ” که نخستین مجموعه
 مدون فقه شیعه و مرجع مورد استناد دائمی فقها است ،
 مینویسد :

” چون توحه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب
 آستان علی بن ابیطالب شاه عباس الحسینی الموسوی

۱- با حمال قوی ، اعظم المحدثین علامه مجلسی ، رضوان الله
 علیه ، در خاطر بداسه یا اشکالی از نظر شرعی نمیدیده
 است که عمل از او ، سلطان المحدثین کلیدی در کتاب ” اصول
 کافی ” از قول همین حضرت امام جعفر صادق نوشته باشد :
 ” حضرت امام صادق علیه السلام فرمود کسی که در موضوعی ،
 چه حق و چه باطل ، نزد سلطان وقت به دادخواهی رود
 چنان است که نزد طعیانگر نسبت به خدا بجا که رفتنه
 باشد ، اینها باید نظر کنند به شخصی از خود شما که حدیث
 ما را روایت کند و احکام ما را بفهمد . ” (اصول کافی ،
 کتاب فضل العلم ، باب اخلاف الحدیث) .

الصفوی بیادرخان که اسم اشرفس از بیانات خلداله بلکه هویدا و ظاهراست به انتشار مسائل دینی و اشتهاار معارف غیبی معروف و معطوف است ، و اراده خاطر اقدس آن است که حمیع خلایق و شیعیان و غلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عارف به مسائل دین مبین و واقف بر احکام حضرات ائمه معصومین صلوات اله علیهم اجمعین باشند ، لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که ایسی بنده دعاگوی بیاء الدین محمد عاملی کنای ترشیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری دین ، مثلا وضو و غسل و تسمم و نماز و زکوة و حج و جهاد و ریبارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و باقی حضرات ائمه معصومین و ایام مولود و وفات ایشان و مسائلسی که اغلب اوقات به آن واقع میشود احتیاج ، مثل مسائل وقف و تصدق و بیع و نکاح و طلاق و نذر و کفاره دادن و بنده آزاد کردن ، و مفدار خونهای قتل آدمی و مقدار خونهای قطع اعضای او و زخمهایی که شخصی بر شخصی زند ، و آدابی که از حضرات ائمه معصومین صلوات اله و سلامه علیهم اجمعین نقل شده در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن ، امتثالاً لامر الاشراف الارفع این کتاب سمیت تحریر یافت ، و مسائل آن را به عبارات واضح نزدیک به فهم مودی ساختنا جمیع خلایق از خواص و عوام از مطالعه آن نفع یابند و بهره مند گردند ."

بعد از شیخ بیائی شاگرد بزرگوارش علامه ملامحمد باقر مجلسی ، شیخ الاسلام ، اعظم المحدثین ، مؤلف دائرة المعارف " بحار الانوار " نیز ، در مقدمه کتاب معروفش " زاد المعاد " مینویسد :

" و اتمام این رساله (زاد المعاد) توسط امیر حقیر بنده عاصی ، مقارن شد با زمان دولت عدالت ثمر

و اوان سلطنت سعادت اثر اعلیحضرت سید سلاطین زمان
و سرور خواقین دوران ، شیرازه اوراق ملت و دین و
نقاوه احفاد سید المرسلین ، آب و رنگ گلستان محطفوی ،
چشم و چراغ دودمان مرتضوی ، سلطان حم خدم ، خاقان
فرشته حشم ، شحاعت نژادی که تیغ آبدارش برای سرهای
کفار نهری است بسوی داریوار ، وحسام آتش بارش برای
خرمن حیات مخالفان و معاندان مزدوقه یرسل علیکما
شواظ من نار ، دستهای داعیان مزید رفعتشان در آستان
رفیع البنیانش با کف الخضیب همدستان ، و خروش صوفیان
صفوت نشان به زمزمه دعای خلود دولت ابد توأمان با
عندلیبان اعوان سدرۃ المنتهی همدستان ، هرکه تیغ
خلافت از نیام کین برکشید چون بید برخود بلرزید ،
و هرکه چهار آئینه نفاق در برکشید صورت مرگ خود را در
زیر آن دید ، گره جبین قهرش عقده گشای گره های کار
بستگان ، گشادگی کف دریا نوالش سحاب مزارع املهای
پژمردگان ، مؤسس قواعد ملت و دین ، مروج شریعت آبیای
ظاهرین ، حیاض ساحت درگاه خلائق پناهش از تقبیل
شفا ، سلاطین زمان لریز ، و خواقین دوران در صرح
مرد عزت و جلالش ترزبان به ندای قدمنا الصرایها
العزیز ، . . . سلطان الاعظم والخاقان الاغدد الاکرم ،
ملجاء الاکاسره وملا ذالقیاصره ، محیی مراسم الشریعه
العزاء ومشیّد قواعد ملة البیضاء ، السلطان بـ
السلطان و الخاقان بن الخاقان ، الشاه سلطان حسین
الموسوی الحسینی الصفوی بهادرخان ، لازالت رایجات
دولته مرفوعه وهامات اعدائه مقمومه ."

این شیوه مرضیه ، حتی بعد از دوران ایمن
بزرگواران نیز در " مکتب روحانیت مبارز " ادامه
مییابد ، که نمونه آن مقدمه " معراج السعاده " رساله
معروف ملا احمد نراقی در علم اخلاق و آداب و شستن اسلامی

است که در زمان فتحعلیناه فاجار تألیف شده است :

" اعلیٰ حضرت بادشاه حم جاه ملائک ساه کسردون
 بارگاه ، حدیو زمان ، فلد سلاطین حیان و سرور حوا قیر
 دوران ، بانی مانی دس و مروح شرمعت سدا المرسلین ،
 طبرای رسای مسور خلافت و روی جمال کمال مملکت ،
 آصاب با بان فلک سلطنت ، حورسد درخسان سپهر خلافت ،
 ماحی مآثر ظلم وعدوان ، مظهر ان اله بأمر بالعدل
 والاحسان ، خسروی گدا نحم با وجود آنکه همگی جسم سده
 صاحبقرانی خون او در هیچ فرنی ندیده ، و سپهر پیر
 با آنکه همه تن و گوش گشته طنین طنطنه کشورگشایی
 جس نشنیده (!) ... ممالک دل و جان را از لوث
 فرنگان رذایل صفات پاک نموده ، دیار ممالک اخلاق را
 چون ممالک آفاق در قینه تصرف در آورده ... "

شاید تذکر این نکته بسمورد نباشد ، که شخصی
 آیت الله العظمی خمینی نیز ، در زمان تألیف " کشف
 الاسرار " ، یعنی در موقعی که هنوز کاملاً " بت شکن "
 نشده بود دنیا لا اقل اطمینان زیادی به نتیجه بت شکنی
 خود نداشتند ، درباره همین دو علامه (شیخ بهائی و
 مجلسی) و بطور کلی تر درباره رابطه سلطنت با فقها
 در کتاب خود چنین نوشته اند :

" هیچ فقیهی تا کنون نگفته و در کتابی هم ننوشته
 که سلطنت حق فقها است ، آری ! اگر چنین سلطنتی و
 حکومتی تشکیل شود هر خردمندی تصدیق میکند که آن خوب
 است و مطابق مصالح کشور و مردم است ... لکن فقها
 اساس حکومت سلاطین را نخواستند بهم بزنند ، و اگر گاهی
 هم با شخص سلطانی مخالفت کردند مخالفت آنها با همان
 شخص بوده از باب آنکه بودن او را مخالف صلاح کشور
 تشخیص دادند ، و گرنه با اصل اساس سلطنت تا کنون از این
 طبقه مخالفتی ابراز نشده بلکه بسیاری از علمای بزرگ

عالمتمام در تکلیف مملکتی با سلاطین همراشی ها کردند ،
ما بعد علامه حلی و محقق ثانی و شیخ لبنانی و محقق داماد
و مجلسی و امثال آنها ، و همچنین با اصل اساس تکلیف
و حکومت محالقی از آنها بروز کرده و بزارج همسند
در رساله و سلسله نشانی که محمّدی از آنها کردند
در سوار ریج مذکور است . " (کشف الاسرار ، صحاب ۱۸۶
و ۱۸۷) .

و البته این اظهار نظر آید ، ما ماسی
با اظهار نظر ایسان در دوران بعد از " سبکی "
ندارد ، زیرا بهر حال فناوی " ولایت فقیه " به می تواند
منافق یکدیگر باشد و نه می تواند با " احکام تفسیر
ناپذیر الهی " منافات داشته باشد :

- سلطنت از اصل چیز مزخرفی بوده است ، و رژیم
سلطنتی اصولاً رژیم غلطی است . (نوفل لونا تو ،
۲۲ آبان ۱۳۵۷) .

- خداوند امر فرموده که مردم باید به عموم
سلاطین کافر شوند ، و رجوع به آنها با کفر ورزیدن با آنها
منافات دارد . (قم ، ۴ تیر ماه ۱۳۵۸) .

- اصولاً اسلام با اساسی پادشاهی مخالف است . هر
کس سیره رسول اکرم را در وضع حکومت ملاحظه کند
می بیند اسلام آمده است این کا خهای ظلم را ویران سازد ،
سلطنت از مبتذل ترین مظاهر ارتجاع است .

(در اشاره به بزرگداشت شاهنشاهی - نقل از کتاب
زندگینامه نایب الامام خمینی)

فاعتروا یا اولی الابرار !

.....

آیا اصولاً این عصر صفوی ، که طبقه آخوند را از
مقام مدرس و واعظ و روضه خوان به مقام کارگردان عملی
امور مملکت و حاکم سرنوشت مردم آن رسانید ، عصر اعتلای

تسع بود یا ضامن فساد و انحطاط آن ؟
بسیاری از محققان ، چه ایرانی و چه غیرایرانی ،
بکرات متذکر شده‌اند که حکومت صفویه از آغاز هم بر
بانه و استیغی واقعی به اصول تسع بنیاد نهاده نشده
بود ، و دینداری پادشاهان این سلسله (بحلاف مملکتداری
آنان) ظاهری و همانند دینداری بسیاری از علمای
اعلامیان ، عملاً " دکانداری دین " بود .

شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی ، حد بزرگ سلسله
صفوی که در نیمه دوم قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم
هجری میزیست ، تا آخر عمر خود عنوان شیخ داشت و
هیچوقت ادعای سید بودن نکرد . حتی به گفته حمدالله
مستوفی در " تاریخ گزیده " ، وی اصولاً مذهب سنّی
داشت و شیخ صدرالدین جانشین او هم خودش را سنّی
شافعی معرفی میکرد . با این همه ، پس از روی کار
آمدن صفویه در آغاز قرن دهم هجری ، " علمای اعلام "
کشف کردند که شیخ صفی از مادات صحیح النسب حسینی
بوده و با ۲۱ پشت به امام موسی کاظم میرسیده است .
در این باره ، با " خوض و غور در اخبار واحادیث
معتبره " سلسله النسب بسیار دقیقی هم ترتیب دادند
که مورد پسند خاطر " مرشدکامل " قرار گرفت .

شایان تذکر است که به تصریح " صفوة المفا " شرح
حال رسمی خاندان صفوی ، " شیخ صفی الدین در
آغاز فقط یک مزرعه داشت که با حاصل آن اعاشه میکرد ،
ولی چون بمرد صاحب بیش از بیست قریه یا ملک شخصی
بود . "

و در باره این صوفی وارسته ، در مکاتبات رشید
الدین فضل الله وزیر معروف عصر مغول ، چنین آمده
است :

" بمناسبت عید فطر اجناس ذیل به عنوان تیمر

و سرک بحصور آن قطب الاقطاب اهداء شد: ۱۵۰ حریب
 گندم - ۲۰۰ حریب برنج سفید کرده - ۴۰۰ من روغن
 گاو - ۸۰۰ من عسل - ۲۰۰ من ماست - ۱۰۰ من دونه -
 ۴۰۰ من شکر - ۱۰۰ من نبات - ۳۰ رأس گاو و نر - ۱۳۰ رأس
 گوسفند - ۱۹۰ غاز - ۶۰۰ مرغ - ۳۰ قاروره گلاب -
 ۱۰،۰۰۰ دینار وجه نقد . همه اینها از املاک رشیدی
 تقدیم شده است . " (پتروشفسکی : اسلام در ایران) .

چنانکه در مقدمه کتاب حاضر گفته شد، برای غالب
 پادشاهان صفوی تعصب در شیعیگری بیش از آنکه یک
 اعتقاد مذهبی باشد یک تاکتیک سیاسی بود، زیرا این
 تعصب برای جلب حمایت بیدریغ توده های ایرانی از
 آنان در مبارزه با دولتهای سنی مذهب عثمانی و از یک
 ضرورت داشت. در جنگ چالدران که صحنه زور آزمایی
 سپاهیان ایران و عثمانی بود، شاه اسماعیل با تمام تظا هر
 خود به اینکه " کلب آستان علی " بیش نیست، اشکالی
 ندیده بود که سپاهیان قزلباش او را به عنوان " مرشد
 کامل " بجای علی بگذارند و با فریاد " شهیدان
 اسمعیل ولی الله " به عساکر ترک بزنند، ولی همین
 شاه اسماعیل مراقبت کامل داشت که در تحریک اختلاف
 و دشمنی شیعه و سنی و ناسزاگویی دائم طرفین بیک
 دیگر، کمترین گاهشی روی ندهد. در زمان سلطنت او،
 درویش ها (یا درویش نما هائی) بنام " تبرائی "
 پیدا شدند که جلو اسب فلان وزیر یا امیر می افتادند
 و در هر قدم به خلفای سنی لعنت و دشنام می فرستادند.
 خود شاه اسماعیل وقتی که در معا بر میرفت مراقب بود
 که مردم هر چه بلندتر بر عمر و ابابکر و عثمان لعنت
 بفرستند، و هر جا که دشنامی بدانها میشنید، میگفت:
 " بیش باد، کم مباد ! " و اگر کسانی بودند که عمداً

با سبباً در این دشنا مگوئی شرکت نمی‌کردید، قراولان مخصوص حاسحا حساب آنها را می‌رسدند (این کار در نیمه دوم دوران قاجار نیز معمول بود، یعنی نعل کمانی این بود که بیسایش کالسکه " بزرگان " راه بروند و به حلقای سه گانه فحش بدهند .) سرمازان قرلساس بصورت گروههای مختلف، تحت اداره یک آخوند، در مقابل حرکت می‌کردند و دستجمعی فریاد می‌زدند: " بر عمر لعنت! بر ابوبکر لعنت! "، و میبایست درس موافق کسبه محل و رهگذران نیز بلافاصله فریاد بزنند: بشاد! اگر کسی تردید میکرد یا این حرف را بشنید، میگفت، با فرمول دیگری بحای آن میگفت، فوراً بیه دستور آخوند راهنما به اتهام اینکه عمّری است یا ساطور قرلساسان کشته میشد .

روز قتل عمر، " عید عمرکشان " اعلام شد، و آخوندها توصیه کردند که مردم این روز را جشن بگیرند و شبه مقوایی یا پارچهای عمر را آتش بزنند و نسبت مفعول بودن هم با و بدهند. آثار این سیاست آخوندپرویی و ساز گذاشتن دست دکانداران دین، و نه روحانیون واقعی، در همه شئون سیاسی و اجتماعی و آموزشی و اقتصادی مملکت، و تحریک دشمنی دیرپای شیعه و سنی، اگر هم در کوتاه مدت از نظر تأمین وحدت ملی و احراز هویت سیاسی ایران نبود کشور بود، در درازمدت برای جامعه ایرانی بعد از شوم و نافرحام بود که نمیتوان با قاطعیت گفت آیا این آزمایش بزرگ تاریخی در نهایت امر به نفع یا به ضرر ایران بوده است؟ زیرا موریانه " آخوند " که از آن تاریخ بصورت علنی و رسمی، به پوک کردن ستونهای این بنای ظاهراً استوار پرداخت، خواه ناخواه میبایست روزی کار خود را به سامان ببرد و این بنا را بصورتی یکجا و بنیادی فرو ریزد، ولو اینکه بروز

حسین فاجعدای ما آغاز فرس با بردهم هجری بنوعی
افسد .

— " ساه اسما عمل برانرا اتحاد ساس انراضی دسمی
با سسی واریسی بردن مساجح و بررکان سصفد ، سسی
دو منطقه بزرگ نفود تمدن ابرانی اضرا و انداحسب و
برای مدب چهار فرن ار رمان سلطان سلیم تا دوره آتاتورک
(کد اصولا تمدن شرقی را ترک کتب) نه تیار رابط
شری و عرب را قطع کرد و محس تمدن و فرهنگ ابرانی در
حایب عربی اس سرزمین بیاور مقطع شد ، بلکه ابران
در منطقه شرقی نفود تمدن و فرهنگ خود بمناسبت
اضراط در اختلاف شیعه و سنی ار گسترش اس نفود محروم
مابد ، بعلاوه بمناسبت این سیاست ، حکمت و فلسفه فدای
ابحاد شریعت و فحس و بحث در آن شد و بدین ترتیب بود
که فرهنگ و تمدن ابرانی سیکاره از رونق و حلال خود
افناد و دیگر آنرا بازگرفب . " (آرنولد تویس بی ، در
کتاب بررسی در تاریخ) .

ار شومترین یادگار های عصر صفوی ، روستای
فراوان مکتب مرگ و عزا است که از آن پس برهمه شئون
اجتماعی و فردی مردم ابران سابه انداحب و فرهنگ
ملی ما را از همان دوره ، تبدیل به " فرهنگ " پهنست
زهره " کرد .

در این باره ، اس تحلیل تاریخی در کتاب " نسع
علوی و نسع صفوی " سار حال ساس :

— " مراسمی از نوع تعریبه کردانی ، شبیه سازی ،
نعس و علم و کتل و عماری و پرده داری و شمایل کسبی و
معرکه گیری و قفل بندی و زنجیر زنی و تیغ زنی و موزیک
و سنج زنی و تعریبه خوانی و مصیبت خوانی و نوحه
سراشی جمعی مراسم و مظاهری است که ارعید صفویه
سعد در ابران معمول شده ، و نا آن وقت نه در نسزد

ملت ایران سابقه داشت، نه دردنیای اسلام و نه در مذهب شیعی، محققاً بسیاری از مردم نمیدانند که تمام این مراسم از عزاداری های مسیحیان اقباسند و برای این کار دولت صفوی مفاهمی را به سمت " وزیر امور روضه خوایی و تدبیر داری " مأموریت داد تا به اروپای شرقی که در آن هنگام صفویه روابط بسیار نزدیکی بر مبنای دشمنی مشترک با دولت عثمانی برپا داشتند برود و در باره مراسم دینی و تشریفات مذهبی آنها تحقیق کند. وی مدتی مطالعه کرد و بسیاری از آن سنتها و مراسم جمعی مذهبی و نظایر آن اجتماعی مسیحیت، و سرگزاری و نقل مصیبتهای مسیح و حواریون و شهدای تاریخ مسیحیت، و نیز علائم و شعائر و ازارها و وسایل خاص این مراسم و دکورهای ویژه محافل دینی و کلیسا را اقتباس کرد و همه را به ایران آورد، و در آنها با کمک روحانیون آن فرمها و رسوم را با تشیع و تاریخ تشیع و مصالح ملی و مذهبی ایران تطبیق دادند و به آن قالبهای مسیحی اروپائی، محتوای شیعی ایرانی بخشیدند.

اساس مراسم عزاداری مسیحیان بر نمایش زندگی شهدای نخستین نهضت مسیحیت و نشان دادن مظلومیت و شهادت آنان در دوران حکومت شرک، و کفر امپراتوری سزارها و سرداران آنها است، و نیز شرح حال حواریون و بخصوص سرآزادی مریم و بیان فضائل و کرامات و رنجها و مظلومیتهای او، و از همه مهمتر احبای خاطره خونینی عیسی مسیح و شکنجه ها و ظلمها و سخنی هائی که از قوم خود (یهودینها) و از ظلمه (رومی ها) تحمل کرده است. و این مراسم و اشکال سرگزاری و نمایش و بیان آن در ایران صفویه تقلید و اقتباس شده و در خدمت تاریخ خاص تبعه و بیان مصائب اهل بیت و بالاخص شهادت امام حسین و خاندان و اصحابش قرار گرفته است.

قفل زنی و زنجیر زنی و سنه زنی و نبع زنی ، حتی هم اکنون نیز به همین شکل هر سال در شهر " لورد " در سالروز شهادت مسیح برگزار می شود ، و انجام این مراسم در ایران ، که از نظر اسلامی کلی محکوم و سرحلاف موارس علمی شرع است و همواره و همه ساله در دوسه قرن احسار انجام شده است روشن کننده این نظر است که اسر مراسم استکار سیاست بوده است نه روحانیت واقعی .

در عین حال این مراسم برونی با سب ها و حتی احکام شرعی منافات دارد . در شبه حوایی ها یک نتره مرد نتراشیده سکنه میشود یا زینب ، و در صحنه ظاهر میشود . موسیقی که علما آنهمه مدعی کراهت و حرمت آن هستند در تعزیه ها حفظ شده است و بیداست که از مسیحیت آمده است . شبه و تعزیه و نعت ، تقلید کورکورانه ای از مراسم نمایش نعت عیسی بر صلیب و فرود آوردن و دفن آن است . نوحه های دسته جمعی درست با داور " کور " های کلیسا است و پرده های ساه گهه نکل خاصی بر سر در تکبه ها و پایه ها و کتیبه ها آویخته میشود و غالباً اشعار جودی و محتشم و غیره بر آن نقش شده بی کم و کاست از برده های کلیسا در مراسم مذهبی تقلید نده ، و شمایل گردانی و نفس صورت ائمه و دشمنان آنها و حوادث کربلا و غیره که در میان مردم نمایش داده میشود ، " پرتره " سازی مسیحی است . حتی اسلوب نقاشیها همان است ، در حالیکه صورت سازی در مذهب اسلام مکروه است . حتی نوری که بصورت یک هاله گرداگرد سر ائمه و اهل بیت دیده میشود درست تقلیدی است ، و شاید با فتره ایزدی و فروغ یزدانی در ایران باستان توحسه شده است .

این تقلید از مراسم و تشریفات عزاداری مسیحیت اروپائی گاه بقدری ناشایسته صورت گرفته که شکل صلیب

راهم که در مراسم مذهبی مسجی ها جلو دسته‌ها می‌برند،
 صنوبر بدون اینکه کمربند عبیری در آن بدهند بسته
 ایران آوردند، و همین اکنون هم بدان بوجه سه‌گانه
 رمزی و مذهبی آن در مسجید، جلوه‌دسته‌ها راه می‌برند
 و همه می‌بندند که ساحه نمایان هر دسته سید رسی
 همین صلب یعنی حریده است، که در نظر هجکی معلوم
 است برای حسب؟ و همگوار آبیانی هم که آنرا
 می‌سازند و حمل می‌کنند بدانند برای چه حسب
 میکنند؟ با این وجود، با اینکداس حریده در میان ما
 هیچ مفهومی ندارد و کاری نم‌کند، همه شخصیت و عظمت
 و اعتبار یک دسته عزاداری به همان حریده‌اش وابسته
 است. دعواها بر حریده‌اش، ارزش و اعتبار و شکوه
 و فداکاری و اندازه آسمان و شورده‌نی یک دسته به‌ررگی
 و سگی و زیبایی و گران‌ی حریده‌اش بستگی دارد.
 حریده نه تنها از نظر شکل همان صلب است، بلکه از
 نظر لفظ هم فرم تحول با فده‌ای از تلفظ کلمه صلب
 "croïd" در اروپای شرقی است، و این کلمه نه در
 فارسی نه در عربی با این شکل هیچ مفهومی ندارد.
 دکورها و بونشها و برده‌هایی که در اروپای شرقی و
 غالب کلیساهای کاتولیک وجود دارد و همه می‌بینند با
 همان شکل به ایران آمد، و چون مسجد امکان پذیرش
 این مراسم و تزئینات جدید را نداشت و برای چنین
 کارهایی ساخته نشده بود، ساختمانهای خاص این امور
 بنا بدیام تکیه".

از صفویه تا باامروز

پس از دوره‌های کوتاه نادر و کریم خان زند و
 محمد خان قاجار، "دکانداران دین" از آغاز سلطنت

تحت‌الشاه فاجار دوباره با " کیکه و ددیه " بمقام قدرت و مرجعیت بازگشتند و به ادامه ایفای نقش بی بردارند که در دوران صفوی در اداره امور مملکت به عهده گرفته بودند.

ولی این بار ایفای این نقش فاجعده‌انگیزتر بود،

زیرا این قرن، درست همان فرنی بود که ایران بی‌مبایست طی آن خود را با کاروان ترقیات علمی و صنعتی و اجتماعی جهان غرب همگام سازد - نظر همان کاری که در نیمه دوم همان قرن در ژاپن انجام گرفت - و با روز بروز بیشتر از این کاروان ترقی و تمدن فاصله بگیرد - و این کاری بود که با همت دستگاه حاکمه و روحانیت مبارز، در ایران انجام شد .

این ضرورت همگامی با ترقیات زمان، از همان اواسط عصر صفویه محسوس شده بود، ولی در آن موقع دولت صفوی یک دولت مقتدر بود، و استعمار اروپائی نیز هنوز مراحل اولیه خود را میگذراند. در عصر فاجار، قدرت سیاسی و نظامی عهد صفوی در ایران از میان رفته بود، و در عوض استعمار در اوج گسترش خود بود. سیاست‌های انگلستان، که اهمیت استثنائی ایران را از نظر وضع هندوستان کاملاً در نظر داشت، و در عین حال بر اثر رقابت دائمی روسیه نمیتوانست این کشور را صاف و ساده ضمیمه امپراتوری فخریه خود کند، به اعمال نفوذ در داخله ایران و تبدیل آن به یک منطقه مورد اطمینان و بی‌خطر پرداخت. و چون به دستگاه حکومت مرکزی که روسیه نیز در آن لاقلاً با اندازه انگلستان نفوذ داشت اتکاء انحصاری نمیشد، داشت، بیش از هر چیز بسراغ قدرت و نفوذ روحانیت رفت که کلید آن جلب همکاری کارگردانان " روحانیت مبارز " بود، و اتفاقاً دولت فخریه از همان زمان مسافرت سرآنتونی شولسی و

سر رابرت شرلی به ایران عصر صفوی ، وارثا ط نزدیک
 این دو برادر با روحانیت وقت ، در این زمینه از
 اطلاعات و از تحارب لازم برخوردار بود . برای منشا ،
 مثلث هزار ساله " حکومت - روحانیت - بازار " ، در قرن
 نوزدهم با ورود عامل تازه نفس و نیرومندی سهام
 " استعمار " در صحنه استحکام بیثری یافت ، و درین
 مثلث گاه استعمار اصولا جای حکومت را گرفت ، یعنی
 اگر در امری مصالح دستگاه حکومتی ایران با مصالح
 استعمار انگلستان هماهنگ نبود ، " روحانیت مبارز " تقریباً
 همیشه جانب مؤتلفین تازه نفس خود را میگرفت .
 در باره نقش سیاست بریتانیای کبیر و رابطه
 دائمی آن با روحانیت متنفذ ایران در قرن نوزدهم
 و بیستم ، آنقدر بررسی و تحقیق شده است که در اینجا
 نه امکان نقل آنهاست و نه اصولا احتیاجی بدان هست .
 اگر خود شما خواسته باشید در این باره مطالعه کنید ،
 مدارکی را از قبیل تاریخ هشت حلدی روابط سیاسی
 ایران و انگلیس تألیف محمود محمود ، دست پنجاه نسی
 سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملک ساسانی ، حقوق
 بگیران انگلیس در ایران تألیف اسمعیل رائین ، و خاطرات
 و یادداشتهای سر جان ملکم ، مخیر السلطنه هدایت ،
 حاجی سیاح ، عبدالله مستوفی ، ایران و مسئله اسران لرد
 کرزن را بشما توصیه میکنم .

این نقش تعیین کننده سیاست انگلستان در ایران ،
 که در تمام طول فعالیت استعماری آن کشور با همکاری
 نزدیک مقامات متنفذ روحانی باجرا درآمد ، از همنان
 نخستین سالهای قرن نوزدهم توسط ناپلئون بناپارت
 در دوران تبعید او در جزیره سنت هلن مشخص شده بود :
 - " بسیار امیدوار بودم که ایران را در حلقه
 دوستان ثابت خود در آورم و برای اینکار کوشیدم تا

آنرا تبدیل بکشوری مدرن و مترقی و فعال کنم. فکر میکردم که این کشور نیز به منافع حقیقی خود پی برده است. ولی درست در موقع حساس و حیاتی، در سافتی کد مساعی دولت انگلستان و عمال آن در جلوگیری از این برنامه از تمام گوشه های من مؤثرتر بوده است. (ناپلئون ، خاطرات سنت هلنس) .

— " در نیمه دوم قرن نوزدهم ، صدسال پیش ، درست در همان سالها که دولتهای اروپا خیمه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود را بر سر از تسخیر نظامی آسیا و افریقا در این سرزمینها برپا میکردند و روشنفکران و دانشمندان و نویسندگان اروپائی از استثمار سخیس میگفتند و جنگ طبقاتی و موضوع رهائی طبقه کارگر و مبارزه با سرمایه داری مورد بحث بود و مسئله جامعه آزاد و برابر انسانی مطرح میشد و کتابها در این زمینه به تحریر درمیآمد ... در هر یک از کشورهای اسلامی یک عدد " امام زمان " ظهور میکرد. در ایران به فاصله بیست سال دوتا پیدا شد که دومی به پیغمبر و بعد به خود خدا تبدیل شد، و همین امام زمان بازی در هفده جای دیگر از کشورهای اسلامی تکرار شد. یکجا بحث بر سر موضوع امامت و حل مسئله باب مهدی قائم بود و جای دیگر کشف عالم هورقلیای شیخ احمد احسائی و اختراع رکن رابع در جنس امام و کندوکاو در ستون روایات و اخبار " بحار الانوار " برای پیدا کردن علائم ظهور و خصائص حضرت امام عصر و انطباق آن با مدعیان مهدویست و کشمکش میان فقیه و شیخی و صوفی و غائله دین سازی و جنگ و جهاد در همه شهرها و روستاها ، همه آنها از یکجا آب میخورد . " (شریعتی : بازگشت به خویشتن) .

.....
از زمان فتحعلیشاه بیعد، دوباره پای مکتب